

دیوان اشعار

دیوان اعظمی

بامقدمه ملک الشعراء

ترکیب و تفسیر: محمد منصور

اعتصامی، پروین، ۱۲۸۵ هـ.ش.

دیوان اشعار پروین اعتصامی. قم، انتشارات شایستگان، ۱۳۹۰.

۴۸۸ ص. ۰۷۲-۰۷۳-۹۶۴-۹۷۸

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. دیوان اشعار پروین اعتصامی، با مقدمه ملک الشعراء بهار. ۲. شعر فارسی

- قرن ۱۴. ۱۳۹۰



قم، خیابان شهید فاطمی (دور شهر)، کوچه ۳۰، پلاک ۵۵

تلفن: ۷۸۳۰۵۶۷. دورنگار: ۷۸۳۰۵۶۸. برآه: ۰۹۱۳۲۵۱۴۹۰۷

دیوان اشعار پروین اعتصامی

پروین اعتصامی

ترکیب خوشنویسی: محمد مهدی منصوری

ناشر: نسیم کوثر

ناشر بکبار: انتشارات شایستگان

چاپ: چاپخانه ذاکر

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۰

بها: ۸۵۰۰ تومان

فهرست مطالب

۴۶	بهار بی خزان	۹	مقدمه
۵۱	علم و خرد	۱۱	قصائد
۵۳	دنیای سر	۲۳	افسون دنیا
۵۵	ایام عمر	۲۵	کمرشاس
۵۸	نفس سیاه	۲۶	دولت جاویدان
۶۰	روز و مه وصال	۲۹	معرفت
۶۳	نزدان بوی	۳۱	تندباد حوادث
۶۶	منار عقل	۳۵	صیاد فلک
۶۷	جامه پریش	۳۶	مینافروش چرخ
۷۰	صفت آبی	۴۰	آیینه خرد
۷۱	چراغ عقل	۴۴	کنج شایگان
۷۲	دیده حق بین		کلخ جهان

۱۳۹..... اسیر نفس

شویات، تمثیلات، مقطعات

۱۳۳..... آتش دل

۱۳۵..... آرزو (۱)

۱۳۶..... آرزو (۲)

۱۳۶..... آرزو (۳)

۱۳۷..... آرزو (۴)

۱۳۸..... آرزو (۵)

۱۳۹..... آرزوی پرواز

۱۴۱..... آرزوی مادر

۱۴۳..... آسایش بزرگان

۱۴۳..... آسمان و زمان

۱۴۷..... آمین آینه

۱۴۸..... بخشش بی شمر

۱۴۹..... ارزش کوه

۱۵۰..... بی روی دوست

۱۵۱..... اشک یم

۱۵۲..... امروز و فردا

۱۵۳..... امید و نوسیدی

۷۵..... آینه کردار

۸۰..... طوفان دهر

۸۶..... سالک طریقت

۸۷..... راه و چاه

۸۹..... چشم عقل

۹۱..... احمد بن آذر

۹۴..... سودای جهان

۹۶..... کنج حقیقت

۹۸..... حاصل عمر

۱۰۲..... کوهر جان

۱۰۵..... مکش تحقیق

۱۰۷..... پرده ینا

۱۰۹..... شطح فلک

۱۱۰..... حدیث جان

۱۱۲..... گر کن کردون

۱۱۳..... افزون خواهی

۱۱۵..... آتش نفس

۱۱۹..... آینه سنی

۱۲۴..... رسم دهر

۱۹۵.....	پیوند نور	۱۵۵	اندوه فخر
۱۹۸	تاراج روزگار	۱۵۷	ای رنجبر
۲۰۰	توانا و ناتوان	۱۵۸	ای کرب
۲۰۱	توشه پروردگی	۱۶۰.....	ای مرغک
۲۰۱.....	تهدید	۱۶۳.....	باد بروت
۲۰۴.....	تیر و تکان	۱۶۶.....	بازی زندگی
۲۰۷.....	تیره بخت	۱۶۷.....	بام شکسته
۲۰۹.....	تیار خوار	۱۶۸.....	بلبل و مور
۲۱۲.....	حامه عرفان	۱۷۳.....	برف و کفستان
۲۱۴.....	جان و تن	۱۷۶.....	برک دیزبان
۲۱۵	آستان حق	۱۷۹.....	بش
۲۱۷.....	جولای خدا	۱۸۰.....	بهای جوانی
۲۲۳	بند	۱۸۲.....	بهای بکی
۲۲۴.....	بسی و غل	۱۸۴.....	بی آرزو
۲۲۶	حقیقت و مجاز	۱۸۵.....	خان پدر
۲۲۷.....	خاطر خست	۱۸۷	پایمال آرز
۲۲۸.....	خوان کرم	۱۹۰.....	پایه دیوار
۲۳۲	خون دل	۱۹۲	پیام گل
۲۳۲.....	درخت بی ثمر	۱۹۴	پیک سیری

۲۳۴.....	چکش و الماس.....	۲۷۷.....	زاهد خودمین.....
۲۳۸.....	دزدخانه.....	۲۸۰.....	زن در ایران.....
۲۳۹.....	دزد و قاضی.....	۲۸۲.....	سیاه و سپید.....
۲۴۱.....	دکان ریا.....	۲۸۳.....	شدائد.....
۲۴۴.....	دو محضّر.....	۲۸۴.....	سرفروشت.....
۲۵۰.....	دو بهرورد.....	۲۸۸.....	سرود خاگرک.....
۲۵۲.....	دو بهراز.....	۲۹۱.....	دیوانه و سنگ.....
۲۵۳.....	دیدن و نامیدن.....	۲۹۲.....	سی و عمل.....
۲۵۵.....	دیده و دل.....	۲۹۴.....	سفر اشک.....
۲۵۸.....	دیوانه و زنجیر.....	۲۹۶.....	سیر روی.....
۲۵۹.....	ذره و خورشید.....	۲۹۸.....	شاد و شمع.....
۲۶۱.....	ذره و خفاش.....	۲۹۹.....	شب.....
۲۶۳.....	راه دل.....	۳۰۲.....	شاونیز.....
۲۶۵.....	رفوی وقت.....	۳۰۴.....	شرط یکناهی.....
۲۶۷.....	اولین رنج.....	۳۰۵.....	نکات پیرزن.....
۲۶۸.....	رو به نفی.....	۳۰۷.....	سکته.....
۲۷۱.....	روح آزاد.....	۳۰۸.....	سکج روح.....
۲۷۴.....	بلای فقر.....	۳۱۲.....	شوق بربری.....
۲۷۵.....	غرور و نخوت.....	۳۱۴.....	پند بر زکر.....

۳۵۸	کارهای مایه	۳۱۸	قضا، ساقی و در
۳۶۰	الماس و کرباس	۳۱۹	صید پریشان
۳۶۲	کعبه دل	۳۲۳	کودک نیمه
۳۶۶	کمان قضا	۳۲۶	طوطی و شکر
۳۶۹	کوتة نظر	۳۲۹	عشق حق
۳۷۰	آرزو مند	۳۳۱	عمر گل
۳۷۲	کوه و کاه	۳۳۳	عهد خوین
۳۷۳	کیفر و بی سز	۳۳۵	عیب جو
۳۷۷	گذشتہ بی حاصل	۳۳۸	غور و یکجہان
۳۷۸	کرک و سگ	۳۴۱	فرشتہ انس
۳۸۰	کرک و شبان	۳۴۴	فریاد حسرت
۳۸۲	کرک و شای	۳۴۶	فریب آشتی
۳۸۷	اشک بی سوز	۳۴۷	فلسفہ
۳۸۷	عنان نفس	۳۴۸	تقدیر
۳۹۲	گل بی عیب	۳۵۰	قدرستی
۳۹۴	گل پژمرده	۳۵۲	طفل فقیر
۳۹۶	گل پنهان	۳۵۴	کار آگاه
۳۹۷	گل خودد	۳۵۶	کارگاه حریر
۴۰۰	گل سرخ	۳۵۷	سر انجام بوس

۴۵۰.....	ناتوانی	۴۰۴.....	کل و خاک
۴۵۱.....	پند بزرگمهر	۴۰۷.....	کل و خاک
۴۵۲.....	نشان آراوکی	۴۰۹.....	کل و شبنم
۴۵۴.....	جور روزگار	۴۱۱.....	کله بی جا
۴۵۶.....	سیر و فکر	۴۱۳.....	کنج ایمن
۴۵۸.....	نغمه صبح	۴۱۵.....	کنج درویش
۴۶۳.....	کمر وقت	۴۱۶.....	کوهر اشک
۴۶۴.....	نکوش	۴۱۷.....	کوهر و سنگ
۴۶۴.....	نکوش بی خبران	۴۱۷.....	لطف حق
۴۶۷.....	نکوش نکو سیده	۴۱۸.....	مادر دور اندیش
۴۶۷.....	سهم نوروز	۴۲۴.....	مرغ زیرک
۴۶۹.....	سفال آرزو	۴۲۵.....	ست و شیار
۴۷۰.....	آمارت دل	۴۲۶.....	سماز نادان
۴۷۱.....	هر چه بادا باد	۴۲۷.....	مناظره
۴۷۳.....	هشتم نامور	۴۲۸.....	مور و مار
۴۷۶.....	یاد یاران	۴۲۹.....	نآز موده
۴۸۱.....	قطعات	۴۳۸.....	نابل

درباره ملک الشعرای بهار

در این روزی که ای از آزار نوخت به دلم داد و سستی بر گردنم نهاد. دلم از آن رنگین گشت و دلم شک آگین. بوی گلم چنان مست کرد که دلم از دست برفت. این گلدسته روح نواز عبارت بود از قصاید و قطعات شاعر شیرین زبان معاصر، خانم پروین اعتصامی که به تازگی از طبع برآمده و نخستین بار با شطح آن دیوان، جگر را به مطالعه آن آشنا ساخت. ملاحظه کنید که این دیوان و شاهده بکشتن و شیوه استوار و شیوایی بیان و لطافت معانی آن، چنانم بفریفت که تنها این کتاب را پیش روی نهاد و هر شکله که بود بکشت افکندم و تماست آن را خوانده، لذتی سو فر بردم.

از آنجا که دوستی اشاره کرد و بیاچه ای برای دیوان نویسم، انجام مقصود را با طبع کجگوی در اجزاء کتاب گزینم و یادداشت های آماده داشته باشم به طور خلاصه و ایجاب از یادداشت های می رود.

این دیوان، ترکیبی است از دو بکشت و شیوه طبعی و معنوی، بکشتی عقلی، و آن دو یکی شیوه شعرا عراقی است، خاصه استاد ناصر خسرو. و دیگر شیوه شعرا عراقی و فارس و ایران، شیخ مصطفی الدین سعدی. و ارجحیت معانی نسیبین افکار و خیالات حکما و عرفا است. و این همه با بکشت و شیوه طبعی که خاصیت هر روزی و شیرین پیوسته معانی و حقیقت جوی است. ترکیب یافته و شیوه ای بیع به وجود آورده است.

قصاید این دیوان، بوی و لحنی از قصاید ناصر خسرو دارد و در آن ایات که زبان شیرین سعدی و حافظ را فریادی آورده بسیار است. و با همه در پند و اندرز و نشان دادن کارم اخلاق و تعریف حقیقت دنیا از نظر غلیظ عارف و تبلیت خاطر بچارگان و ستمدگان و مفاد «قل متاع الدنیا قلیل» و «نحی الخفون» دل خوین مردم دانا را سراسر تسلیمی است. در همان حال، راه سعادت و شارع حیات و ضرورت دانش و کوشش را نیز به طریزی

دلپسند بیان می کنند وی گوید: در دیای شوریده زندگی با کشتی علم و عسکر را بسوزد باید بود و در فضای امید و آرزو
بار و بال حسرت پرواز باید کرد:

علم سرمایه هستی است، نه گنج زر و مال روح باید که از این راه تو انحراف کرد
می توان گفت در «قصاید» طرز گفتارش طوری است و در «قطعات» طوری دیگر؛ زیرا چنانکه خواهیم گفت بیشتر
قطعات بطرز «سوال و جواب» یا «مناظره» بسته شده و گویا این شیوه از قدیم الایام خاص ادبیات شمال غرب
بوده و در آثار سدهای قبل از اسلام هم «مناظرات» دیده شده و در میان شعرای اسلامی نیز بیشتر «مناظرات» به
شاعران آذربایجان و عراق اختصاص داشته است و قصاید اسدی طوسی که در «مناظره» است مجموع آنها
آذربایجان ساخته شده و سایر «مناظرات» نظم و نثر از نظمهای گنجوی تا خواجه کرمانی گواه این معنی است.
در اینجا باز استقلال فکر خانم پروین روشن می شود زیرا اگر تنها پای بند تتبع شده بود چون «مناظرات» به بند
از اساتید باقی مانده و بیشتر اسلوب شعرای خراسان در نظر بوده و کتب چاپ شده هم از همان جنس بیشتر در دسترس
می باشد، بایستی این قسمت یعنی قطعات «مناظره» از این دیوان حذف می شد و از اصل به خیال کوینده نمی رسید
لکن پیدا است که شاعره ما میراث قدیم نیاکان عراقی خود را در جنبه روح و غیره داشته و با وجود تاثیر مطالعه
قصاید شاعران خراسان یا «کلیات» شیخ شیراز، باز نخبه جل گفتارش در زمینه عادات و رسوم زاد بوم اصلی است.
معلوم نیست چرا شیوه «مناظره» که قدیمی ترین اسلوب حسن اداء مقصود و یکی از بزرگترین طرق مخمکنی و استادی
شمال و غرب ایران بوده، تا این حد در زیر بکت خراسانی محکوم به زوال شده است که خبر قسمت کمی در کتب خطی و
مختصری غیر قابل ذکر ضمن سایر آثار اساتید چسبزی از آن برجای نمانده است.

باجمه آنچه معلوم است خانم پروین از روی ظرت و غریزه خویش، بار دیگر این شیوه پندیده را در قطعات جاوید

خود احیا کرده است. باری، از قرائت قصائد پروین لذتی بردم و دیگر بار نغمات و لیریز با گوشم آشنا شد.
در خلال این نغمه های موزون شور را میگز که پرده و نسیم پرده قدیم را فریادی آورد، آهنگ های تازه نیز به گوش
رسید که دل شکسته و خاطر افروخته را پس از آن بیانات چکانه و تسلیم های عارفانه به سوی سعی و عمل، امید حیات،
انتقام و وقت کسب کمال و هنر، بهت و اقدام، نیک نیتی و فضیلت، راهنمایی می کند:

دیوانگی است قصه تقدیر و بخت نیست از بام سرگون شدن و گفتن این قصاست
در آسمان علم، بل برترین پر است در کشور وجود، هنر بهترین غناست
می جوی که چه غم تو زان شب برتر است می پوی که چه راه تو در کاراژدماست

خواننده در این قصائد، خود را یکبار در حوالی رنگارنگ که بصورت یک عالم متقل درآمده باشد می بیند طرز
بیان ناصر خسرو را در تمثیلات سنایی، و استغنائی حافظ را در فصاحت و صراحت سعدی می مگرد و حکمی عارف عارفی
حکیم و ناصحی پاک سرشت جای به جای در خود نمایی و جلوه گری است، و عجب آنکه این همه ساز و برگ و آراستگی
و ترکیبات مختلف را چنان در یک کالبد جای داده و قبل از هم بر یک ساخته است که گویی این اشعار بر
یک ساعت گفته شده است. احساسات متضاد و احوال و حوادثی که شاعر را در این پنج و شصت و یک ساعت
اورا از اختیارش بیرون می آورده است:

با خبر باش که بی مصیبت و قصدی آدمی را نرسد و دیو به بهمانی
اژدهای طمع و کرک طبیعت را هر که تیرسی نتوانی که بر ترسائی
گر توانی، به دلی توش و توانی ده که مباد آرزو آرد که نتوانی
خون چن خوری در دل سنگ ای طبل مشتری هست برای که کف کانی

خواننده همین که خواست از خواندن «قصاید» خسته شود، قیمت «قطعات» که روح این دیوان است می رسد.
ایجادگر شکستی نیست، لطف بیان و دقت معانی و ذوق ابتکار در اینجا اتفاق و استراحتی بسزا دارد. بگوینده
ما بر خود را در این قیمت زیاد تر نشان می دهد، باید قول مخفی زیاد تر پنهان می کند:

«رخن مخفی شدم، چون رنگ و بود و بر گل
هر که خواهد دید، گویند رخن بسند مرا»

از چرخش نخل (که چون غنزل سازی ملایم طبع پروین نوده، قصاید کو تا هوش باید خواند) چون بگذریم، می ریم به
شعری های کوتاه و مختلف الوزن و قطعه های زیبایی و سپیدی و طرزهای کهنه و نو، که پروین زیاد تر استقلال شخصیت
خود را در آنها به کار برده، عالم خیال و حقیقت و عواطف رقیقه را در هر قطعه، ما بر آن بهیم آهسته و رفته کاری کرده است.
خانم پروین در «قطعات» خود، مراد را در لطافت روح خویش را از زبان طیور از زبان مادران فطیر، از زبان
بیارگان بیان می کند. گاه مادر می دهن و گلزار است و گاه در استه از زندگی با ملای روم و

عطارد جامی سبقت می دارد.

مرغک اندر بخیه چون کردد پدید
کوید یا خجاس قراح است و سپید
عاقبت کان حسن خست از بیم
عالمی بیند به بالا و پست

را که ز پر آواز در کشت
که چو در سرت در کشت

ولی بیشتر خود پروین است که اینجا به خانه داری پرداخته است و کار لطیف و پر شور است که به صد هزار جلوه
بیرون آمده و سزاوار است که با صد هزار دیده آن را تماشا کنند.

هنر آنجاست که از زبان همچنین سخن می گوید چشم و مژگان، دام و دانه، مور و مار، سوزن و پیرهن، دیکت و
تاوه، خاک و باد، مرغ و ماهی، صیاد و مرغ، شبنم، ابر و باران، کرباس و الماس، کوه و گاه، بالاخره جاد و نبات

انسان و حیوان و معانی مانند امید و نویدی و لطایف و بدایح دیگر... و عاقبت خواننده را در عالم «الف لیله» و «کلید و دمنه» و عوالم طفولیت و جوانی و پیری و هزاران احوال درونی و برونی سیر می دهد و تسلیم می بخشد. ماکیان، بکوتر، کجشک، کرب، دزد، روبا، بی که در کین ماکیان است، جوجه های مرغ، کوک، فیسر، غورسکین، ناتوان، گل پرشده، مرکب قستی از خیالات کوینده بوده و ما را در زیر غره های می نشاند و با این اسباب و ابزار با صد رنگ آمیزی و افروگری اند و مکن می کند و شکر می دارد، و به ندرت می خذاند. دانما فکر است بیشتر مکران و طائف مادی است. وقتی که از این اندیشه ها خسته می شود، به یاد لطف خدای افند و قطع «لطف حق» را مردانه می سراید و خواننده را با حقایق و انکاری بالاتر آشنای سازد، و در میان حال نیست از وظیفه مادی

کتاب رومی دارد و ما چشم مادی است مکران

مادر منم که جومنی را بیل
دکشت از گفته رست حلیل
خود را مل کرد و ما سرست گاه
گفت کای فرزند خردی گناه

گرفراموشت کند لطف خدای
چون روی تو بی کسی بی ناله ای

اگر ز کربس را دیز و پاکت بیاورد
آب خاکت را و دانه ناله ای

نفس را مطابق تعبیر عرفانی شناسد. ابرین را که روح آریانی با آن وجود و دوزخی کسب کرده و دارد همه جاد کین جان پاک آدمی می داند و بهر و عافیت و اشتاق و علم و فضیلت اخلاق را بر طریقه رستگاری دانسته و شکل خانواده و مهربان و کودگان نورس و سعادت آرام و بی سرو صد را را نتیجه حیات می پندارد.

این دیوان از انکار و خیالات و تعبیرات دیگران خالی نیست مکن است تبعیج خام پرورین با جاذبه قوی و ادراک پاک او بر ناخذ و مصدر فلان تعبیر یا شبیه آگاه نباشد لکن هر چه هست، نتیجه از خود اوست. فی المثل اگر اختلاف و

مقلدان کتب قدیم از آن بر جای نیست چنین عشق و طریق مبتذل، در این دیوان نمی توانست به وجود آید زیرا
با حقیقت گوئی مخالف و با شخصیت گوینده نینمایر بود.

از این معنی که بگذریم، می ریم به عشق واقعی، آن عشقی که شرای بزرگ بدان سرنیاز فرو و آورده اند، عشقی که به حقایق
و معنویات و مقولات وابسته است عشقی که بنیان آفرینش انسان بر آن نهاده شده - چنین عشق، همان قسم که گفتیم
اساس این دیوان است.

هنر بزرگ شاعر ما همین جاست که توانسته است این معنی بزرگ را همه جا در گفتار خود به شکلی جاذب و اسلوبی لطیف
به پروازند و حقیقت عشق را مانند میوه پاک و منزه ای که از الیاف خشن و شلخ و برگ سیوده و سموم جدا ساخته باشند،
با صفای اثر و درخشندگی نور و جاشنی از رخ بر سر باز از رخ رواج دهد.

در خاتمه سخن شناسان را به خواندن این دیوان دعوت کرده، توفیق گوینده اش را از پروردگار سخن خواستارم.

م بهار
مهر ۱۳۱۴ شمسی